

# آسیب‌شناسی موضوع علوم انسانی در کشور

محمد امیر خوش صحبتان

نام برد - در طول فراز و نشیب‌های خود عموماً با برهه‌هایی مواجه شده است که در آن پیرنگ شدن بحث‌های موضوعی پیرامون علوم انسانی باعث شده تا نوعی «تب» جامعه فکری کشور را در این حوزه فرا گیرد و به تکرار مکررات اندیشه‌های آنان منجر شود.

یکی از این برهه‌ها و شاید مهمترین آنها در چند سال گذشته دوره زمانی است که شاید شروع آن به فرمایشات رهبر معظم انقلاب در مورد تحول در علوم انسانی و ضرورت بازنگری مفاهیم و مبانی اساسی این علوم در چند سال اخیر بازگردد. صحبت‌هایی که در سال ۸۹ در دیدار اساتید دانشگاه با ایشان و پس از آن با حوزویان در سفر به قم پیرنگ‌تر و به نوعی به اولویت اول مباحث علمی کشور تبدیل شد. این برجستگی به خودی خود باعث مطرح شدن بیشتر حوزه علوم انسانی در سطح جامعه گشت تا جایی که به هر کس که در این حیطه دستی بر آتش داشت احساس تکلیف (یا...) دست داد تا حداقل در این میان سکوت برنگزیند و به بیان نظرات خود همت گمارد. این نقطه دقیقاً همان بزنگاهی است که از آن صحبت به میان آمد، نقطه‌ای که تقاضا در سطح جامعه از متفکرین حوزه علوم انسانی بالا رفت لکن برای این تقاضا تقریباً هیچ‌گونه عرضه جدید و متناسب با تقاضای جامعه وجود نداشت. طبعاً این انتظار از دست‌اندرکاران مباحث علوم انسانی مطالبه به حقی بود و در پاسخ به آن در خصوص ارائه تولیدات متناسب با جامعه، متفکرین به دو دسته تقسیم شدند: دسته اول کسانی که اصالتاً معتقد به پیاده‌سازی علوم انسانی با روح مدرن در جامعه ایران بودند و دسته دوم کسانی که ضرورت تولید این علوم را با محتوایی متناسب با جامعه را تا حدودی درک کرده بودند اما در این حوزه دست پری برای ارائه به جامعه نداشتند. دسته اول در این مجال مخاطب بحث نیستند و دارای وضعیت روشنی هستند، موضوع مورد بحث دسته دومی است که نتوانسته بودند انتظار جامعه را به درستی پاسخ دهند. این عدم پاسخ‌گویی صحیح به مطالبه جامعه و تکرار مکررات باعث شد تا حرکتی با ضرباهنگ درجا در این حوزه پیش بیاید که شاید بتوان گفت تا حال حاضر نیز، تقریباً ادامه پیدا کرده است. این ضرباهنگ در جا بخصوص در حوزه تولید - و نه به صورت کامل در حوزه نقد - باعث شده

شاید یکی از ویژگی‌ها و خاصیت‌های رفتاری در حوزه فکر و برخورد با مسایل فکری در جامعه امروز ایران مسأله‌ای به نام «جوزدگی علمی» باشد. استفاده از این تعبیر در بادی امر شاید کمی غیرمنطقی به نظر آید اما با نگاه دقیق‌تر این گزاره قابل اثبات است. که نه تنها این «جوزدگی» همواره در حوزه فکری جامعه وجود داشته، بلکه همواره این نوع نگرش باعث برخورد ناصحیح با جریان‌های فکری و عدم نتیجه‌یابی صحیح در این حوزه‌ها شده است.

در مجال حاضر درصدد آن نیستیم که به نفی و اثبات، یا ارائه شواهد و قرائن بر این مدعا بپردازیم لکن بحثی که در این حیطه ضروری و اجتناب‌ناپذیر است نوع برخورد با مسأله‌ای به نام «علوم انسانی» است که می‌توان آن را در همین چارچوب ارائه شده تحلیل نمود.

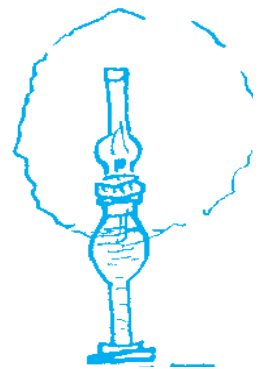
علوم انسانی و سابقه نظریه‌پردازی در آن بخصوص پس از انقلاب از این حیث قابل بررسی است. علوم انسانی که از آن صحبت به میان می‌آید بحثی است که شاید از آغاز انقلاب فرهنگی در سال‌های نخست پیروزی انقلاب تا به امروز محور بسیاری از مباحثه‌ها، جلسات، همایش‌ها و ... قرار گرفته است اما مع‌الاسف پس از گذشت ۳۰ سال از پیروزی انقلاب اسلامی به جرات می‌توان گفت که از سوی دانشگاه‌ها به اکثر پرسش‌های اصلی و بنیادین حتی در حوزه فلسفه علوم انسانی پاسخ جامعی داده نشده است؛ گرچه نباید بی‌توجه به تلاش‌های ارزشمند صورت گرفته در حوزه دستاوردهای علوم انسانی بود لکن پرواضح است که نارسایی رخ داده در حوزه شناخت و تولید علوم انسانی بومی و اسلامی امری نیست که بتوان از کنار آن به سادگی عبور کرد.

تجربه سی و اندی ساله متفکرین انقلاب اسلامی اگرچه دستاوردهایی را نیز به جامعه علمی کشور تقدیم داشته لکن به نظر نمی‌رسد متناسب با عمق و عظمت انقلاب اسلامی به حل مشکل یا مسأله‌ای از مباحث علوم انسانی به صورت جدی پرداخته باشد.

فعالیت‌های فکری دست‌اندرکاران حوزه علوم انسانی - که البته از آنها باید بیش‌تر با عنوان مترجمین در این حوزه انسانی



شاید یکی از ویژگی‌ها و خاصیت‌های رفتاری در حوزه فکر و برخورد با مسایل فکری در جامعه امروز ایران مسأله‌ای به نام «جوزدگی علمی» باشد.



نیفتاده، لکن حداقل می‌توان گفت این مهم به قدر ایجاد تأثیر در مبانی علوم انسانی تحقق پیدا نکرده است؛ گرچه حرکت‌هایی ولو پراکنده و کم در گوشه و کنار اتفاقی افتاده باشد!

شاهد و قرینه این مدعا، سخنرانی‌ها، مصاحبه‌ها و مطالبی است که این روزها از طرف این اندیشمندان مطرح می‌شود که همه در بهترین حالت ناظر به ضرورت بازتعریف مفاهیم و مبانی هستی‌شناسی-انسان‌شناسی و معرفت‌شناسی است که حفظ حرمت اساتید محترم مانع ذکر نمونه عینی است.

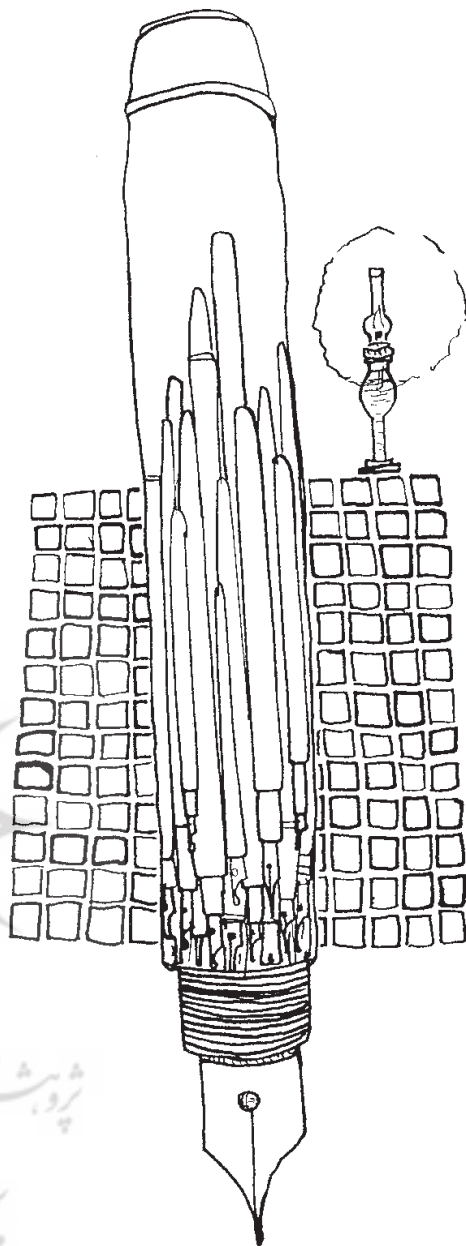
شاهد مثال دیگر در این حوزه فرمایشات رهبری در سفر اخیر ایشان به قم است که از وضعیت علوم انسانی به انتقاد جدی می‌پردازند و در مورد عدم امکان مدیریت کشور در خلاء سخن به میان می‌آورند که خود نشان از وجود خلاء و کم‌کاری دست‌اندرکاران دانشگاهی و حوزوی در پر کردن خلاء علوم انسانی ولو با تئوری‌های غیربومی جهت مدیریت کشور است که می‌تواند زنگ خطری جدی برای مراکز علمی و سیاسی کشور و تحقق ارزش‌های فکری جامعه محسوب شود.

نکته دیگر آن که، بحث‌های نامنظم در حوزه علوم انسانی و پراکنده‌گویی و کلی‌گویی در این حوزه می‌تواند نشان دیگری برای عدم ورود از اجمال به تفصیل در حیطه علوم انسانی توسط اساتید محترم تلقی گردد که عدم پیشرفت در حوزه تولید علوم انسانی را در پی دارد.

در مجموع به نظر می‌رسد تا زمانی که صورت مدون و اساسی مفاهیم و تعاریف علوم انسانی توسط مراکز علمی و تحقیقاتی کشور، دچار بازتعریف نشوند، این مسیر ادامه پیدا خواهد کرد و این نیاز اساسی که هنوز دست‌اندرکاران علمی جامعه ما نتوانسته یا نخواسته‌اند فارغ از تفکرات و فلسفه‌ها و نحله‌های مختلف بشری مبانی انسان‌شناختی، معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی خود را برای این علوم تعریف کند و براساس معارف و حیاتی اسلام آنها را تولید کند کم‌رنگ نخواهد شد و همواره این سه حوزه اضافه بر حوزه روش‌شناسی در علوم انسانی در مباحث علوم انسانی ما حل نشده باقی مانده و با علامت سؤال مواجه خواهند بود.

همچنین ذکر این نکته ضروری است که این تذکرات نباید به معنای عدم حرکت در این حوزه‌ها تلقی گردد؛ چه آن که هستند نهادها و مراکزی که به قدر وسع خود این مواضع را به پیش برده‌اند اما این مهم، اهتمام جدی همه جریان‌ها را طلب می‌کند که ولو با مباحثه و مناظره این گونه مباحث را پیش‌برند، کنند، نه آن که پس از سال‌ها هنوز اختلافات بر این محور دائر باشد که آیا علوم انسانی غرب برای جامعه ما قابل استفاده است، یا خیر؟

در مجموع می‌توان گفت نگاه ذکر شده اخیر به نوعی ضرورت بازپرداخت به موضوع شناسی هدف‌گذاری، ضرورت شناسی و نیز بازتعریف مبانی و مفاهیم اساسی در علوم انسانی بازمی‌گردد که طبیعتاً با حرکت‌هایی از سنخ حرکت‌ها و تلاش‌های امروز جامعه ما در علوم انسانی محقق نخواهد شد و آرام آرام مسأله علوم انسانی را به عرصه لفاظی‌ها در همایش‌ها و مصاحبه‌ها و تکرار مکررات در کتب و مقالات تبدیل خواهد کرد.



تا امروز تب علوم انسانی موجود - که در جامعه به صورت اپیدمی درآمده، دچار دور باطلی گردد که در آن نه سؤال جدیدی مطرح می‌شود و نه جواب جدیدی ارائه، که این خود برای حیات فکری جامعه علمی اسلامی ما بسیار اسفانگیز و مهلک است.

عدم تولید سؤال مناسب و راهگشا و مثمر و به تبع آن، جواب‌های متناسب کار را به جایی رسانده است که در حال حاضر هنوز پس از چندین سال اندیشمندان حوزه علوم انسانی نتوانسته‌اند نظام معرفت‌شناختی-انسان‌شناختی و هستی‌شناختی مکتبی را- ولو به صورت کلی و بدون تفصیل - ترسیم کنند که این خود به معنای عدم انعقاد گام اول در تحول علوم انسانی است. این گزاره بدین معنا نیست که هیچ‌فعالی در این حوزه اتفاق



**تجربه سی و اندی ساله  
متفکرین انقلاب اسلامی  
اگرچه دستاوردهایی  
را نیز به جامعه علمی  
کشور تقدیم داشته لکن  
به نظر نمی‌رسد متناسب  
با عمق و عظمت انقلاب  
اسلامی به حل مشکل یا  
مسأله‌ای از مباحث علوم  
انسانی به صورت جدی  
پرداخته باشد.**

